

حیات ملکوتی قرآن

حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ

جعفر ناصری*

چکیده

واژه «حیّ» در مقابل واژه «میت» است و در معنای اصطلاحی، بر درک و توانایی دلالت دارد. اما این واژه درباره قرآن به چه معناست؟ کتاب‌های بسیاری در تاریخ، ماندگار شده و هنوز قابل استفاده‌اند و به تعبیر رایج، زنده‌اند و با مخاطب خود ارتباط برقرار می‌کنند؛ اما آیا حیات قرآن هم به همین معناست؟ چه تفاوتی بین حیات قرآن با حیات دیگر کتب وجود دارد که انسان‌ها تا قیامت بی‌نیاز از آن نیستند و هیچ‌گاه کهنه نمی‌شود؟ در روایات اهل بیت علیهم‌السلام به زنده بودن قرآن تصریح شده است؛ یعنی هر لحظه برای اقوام گذشته و حال و آینده به فراخور نیاز و مشکل هر شخص، نسخه و راهکار ارائه کرده و می‌کند.

پرسش اصلی این مقاله این است که مقصود از حیات ملکوتی قرآن چیست و نشانه‌های این حیات کدامند؟

روش تحقیق در این مقاله، روش توصیفی تحلیلی با رویکرد نقلی، با استناد به آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم‌السلام است.

در فرایند پاسخ، ابتدا معنای لغوی و اصطلاحی «حیات» بررسی شده، سپس مقصود از حیات قرآن بیان می‌شود که عبارت است از: «دُرّاک و فعال بودن قرآن نسبت به ملکوت و در ارتباط با مخاطب»، و این‌که کلمه به کلمه و حرف به حرف قرآن، حیات و روح دارد و این روح، روح ملکوتی است.

* استاد اخلاق حوزه علمیه قم. hadqom@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۲۳؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۵/۲۵

تدوین نهایی در بنیاد علمی فرهنگی هاد



در ادامه، برای شناخت این حیات، مهم‌ترین نشانه‌های آن تبیین می‌شود که عبارتند از: کلام خداوند، ارتباط با شب قدر و امام معصوم علیه السلام، قابلیت استنطاق، پویایی و عدم انجماد قصص، تازگی و طراوت همیشگی، و تجلیات.

کلیدواژه‌ها: حیات، قرآن، حیات قرآن، پویایی قرآن، استنطاق از قرآن، تجلیات قرآن، نزول قرآن، مقام امام، روح.

مقدمه

امام باقر علیه السلام فرموده است: «إِنَّ الْقُرْآنَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ، وَالْآيَةُ حَيَّةٌ لَا تَمُوتُ، فَلَوْ كَانَتِ الْآيَةُ إِذَا نَزَلَتْ فِي الْأَقْوَامِ مَاتُوا مَاتَتِ الْآيَةُ، لَمَاتَ الْقُرْآنُ، وَلَكِنْ هِيَ جَارِيَةٌ فِي الْبَاقِينَ كَمَا جَرَتْ فِي الْمَاضِينَ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ۴۰۳/۳۵)؛ قرآن زنده است و نمی‌میرد، و هر آیه آن نیز زنده است و نمی‌میرد؛ زیرا هرگاه این طور بود که اگر آیه‌ای که دربارهٔ قومی نازل شده، با مردن آن قوم، آیه مربوطه نیز می‌مُرد، در این صورت، قرآن نیز مُرده بود؛ لکن قرآن در میان آیندگان، جاری است؛ هم‌چنان که در میان گذشتگان جاری بود.

منظور از «حیات قرآن» چیست؟ اساساً نگاه ما به قرآن چگونه است؟ مجموعه‌ای از الفاظ خشک و بی‌روح؟ یا قدری بالاتر، مانند سایر کتب ارزشمند علمی که بر آگاهی انسان می‌افزاید؟ آیا کتابی هست که همه مشکلات انسان را پاسخ بدهد و مسیر رسیدن به سعادت و رشد را ارائه کند؟ آیا قرآن با انسان سخن می‌گوید و می‌شنود و توانایی تأثیرگذاری دارد؟

روایت فوق و ده‌ها روایت دیگر، بر زنده بودن قرآن تصریح کرده، در تبیین آن، به ساری و جاری بودن قرآن از گذشته تاکنون اشاره نموده‌اند؛ یعنی هر لحظه برای اقوام گذشته و حال و آینده به فراخور نیاز و مشکل هر شخص، راهکار ارائه می‌کند. کتاب‌های بسیاری در تاریخ ماندگار شده و هنوز قابل استفاده‌اند و با مخاطب خود ارتباط برقرار می‌کنند؛ اما سطح و جنس این حیات، متفاوت است؛ زیرا هر کلمه و بلکه حرف به حرف قرآن، حیات و روح دارد و این روح، روح ملکوتی است؛ یعنی از وحی و علم حق تعالی سرچشمه می‌گیرد.

اما تحجر نفسانی انسان، مانع برقراری ارتباط با قرآن و انتقال به نوع مطالب و حقایق و حیات آن می‌شود. این تحجر مانع می‌شود که انسان در مدار این چرخهٔ سیال قرار بگیرد و بهره‌بردار؛ وگرنه یک سوره، بلکه بخشی از یک سوره هم کافی است و یک دورهٔ کامل از حقایق و حیاتی مورد نیاز بشر است، و نه بخشی از یک سوره، حتی یک آیه هم کافی است که انسان



با حیات قرآن پیوند بخورد.

بحث ما جست‌وجوی موضوع «حیات» در «قرآن» به معنای آیاتی که به حیات می‌پردازند نیست؛ بلکه موضوع این مقاله، حیات خود قرآن است و این‌که قرآن دارای روح ملکوتی است. منظور از «حیات» قرآن چیست؟ نشانه‌های این حیات چیست؟ این پویایی، بروز و تسری حیات چگونه است؟ این مقاله با هدف تبیین حیات قرآن، درصدد پاسخ به این پرسش‌هاست.

مفهوم‌شناسی حیات

واژه «حَیٌّ» صفت مشبَّه از مادهٔ «ح‌ی‌ی» است. ابن فارس در معجم مقاییس اللُّغة برای «ح‌ی» دو معنای اصلی بیان می‌کند:

أحدهما: خلاف الموت، والآخر الاستحياء الذي [هو] ضد الوقاحة؛ معنای اول: زنده یا زندگی است که در مقابل مرده یا مرگ قرار دارد، و معنای دیگر، شرم و حیا در مقابل بی‌شرمی است. (ابن فارس، ۱۴۰۴ق: ۱۲۲/۲)

«ح‌ی» برگرفته از معنای اول است. در معنای اصطلاحی و تفسیر ح‌ی، اهل حکمت و کلام، علی‌رغم اختلاف بر سر این‌که حیات، صفتی است که منشأ علم و قدرت است، یا عین علم و قدرت است، بر وجود اصل حیات از اوصاف الهی و ارتباط معنایی این وصف با علم و قدرت اتفاق دارند؛ لذا برخی صفت «ح‌ی» را در کنار صفات علم و قدرت به عنوان یک صفت مستقل گرفته‌اند؛ یعنی چون ذات دارای صفت حیات است، واجب است که بداند و قادر باشد (طوسی، ۱۴۰۵ق: ۲۸۱؛ حلی، ۱۴۰۷: ۴۰۱) و حیات یعنی «فَعَّالٌ دَرَّاکٌ» (فیض کاشانی، ۱۴۱۸: ۱۳۷)؛ اما عده‌ای دیگر در معنای ح‌ی گفته‌اند: «لَا يَسْتَحِيلُ أَنْ يَقْدِرَ وَيَعْلَمَ» (طوسی، ۱۴۰۵ق: ۲۸۱؛ حلی، ۱۴۰۷: ۴۰۱)؛ یعنی چون محال نیست که خداوند متعال بداند و قدرت داشته باشد، پس وصف حیات از آن انتزاع می‌شود و صفتی مستقل به خداوند نسبت داده نمی‌شود. (همو) با توجه به معنای لغوی و اصطلاحی واژه «ح‌ی» در بخش بعدی مقاله، به تبیین مقصود خود از حیات قرآن می‌پردازیم.

مقصود از حیات قرآن

منظور از «حیات قرآن» این است که این کتاب، زنده، دَرَّاکٌ و فَعَّالٌ است. به تعبیر دیگر: دارای روح ملکوتی و پستوانه‌ای از حقایق و حیانی است و فقط نقشی از مرکب بر تعدادی کاغذ





نیست، و آن روح ملکوتی، اصل، و این ظاهر، فرع است. کتاب‌های ماندگار تاریخ با همه عمق و ارتباط با مخاطب، دارای پشتوانه معانی محدود و مشخصی است که به سرچشمه بی‌انتهای وحی متصل نیست؛ اما سوره و آیات و کلمات و حتی حروف قرآن، روزنه‌هایی به سوی عالم غیب هستند که عالم حیات محض است: «وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَیْوَانُ». (عنکبوت: ۶۴) قاری قرآن به هر مقدار که علم و قواعد ورود به حریم قرآن را داشته باشد، به اقیانوس بی‌کرانی از معانی پیوند می‌خورد و قرآن با او سخن می‌گوید و او را راهبری و راهنمایی می‌کند؛ بلکه هر انسانی که حدی از طهارت و حیات را دارا باشد، قرآن از او دست‌گیری کرده، راهکار حل مشکلاتش را به او می‌نمایاند.^۱

قرآن کریم حتی در بیان داستان‌ها نیز درصدد آن نیست که فقط یک قصه را بازگو یا یک نمونه ارائه کند و افسانه شود؛ بلکه در هر داستان، سیلانی از حیات را ارائه می‌کند؛ یعنی فعلاً نه با مخاطب خود روبه‌رو می‌شود و در پاسخ و ارائه راهکار به نفوس و مسائل گوناگون، بروز و ظهور مختلف دارد. قرآن توقف و جمود ندارد و هر لحظه در حال نو شدن است و با موقعیت‌ها قابل تطبیق است. امام صادق علیه السلام در پاسخ به این سؤال که: چرا شعر و خطاب‌ها با تکرار شدن، ملال‌آور می‌شوند، اما قرآن ملال نمی‌آورد؟ فرمود: «چون قرآن همان‌گونه که برای مردم روزگار نخستین، حجت بود، برای مردم روزگاران بعد نیز حجت است؛ بنابراین هر گروهی (و نسلی) آن را تازه و نو می‌یابد. هر انسانی هرگاه آن را با خود تکرار کند و در آن بیندیشد، در هر زمانی، دانش‌هایی تازه از آن دریافت می‌کند؛ درحالی‌که هیچ‌یک از این ویژگی‌ها، در شعر و خطابه‌ها وجود ندارد».^۲

بنابراین قرآن چشمه‌ای جوشان، سیلان و سریان دارد و هر لحظه و زمانی، در هر موقعیت و

۱. شاید این پرسش مطرح گردد که بسیاری از ادعیه مأثوره از معصومان علیهم السلام و در رتبه پایین‌تر، کتاب‌های عالمان ربانی و اهل معرفت و حتی اشعار آنها دارای خصوصیت ارتباط با مخاطب، راهنمایی و راهبری و دست‌گیری دارد؛ پس آیا آنها هم حیات دارند؟ در پاسخ باید گفت: حیات، امری مشکک است و کتب آسمانی دارای رتبه‌های بالاتری از حیات و قرآن کریم در رأس قله حیات قرار دارد و ادعیه مأثوره که انشای اوصیای رسول خاتم صلوات الله علیه هستند، منشعب از حیات قرآن و برتر از رتبه کتب آسمانی و پایین‌تر از رتبه قرآن در حیات قرار دارند. از این رو کتاب‌های اهل معرفت که متمسک به ولایت معصومان علیهم السلام است، در رتبه‌های بعدی و پایین‌تر حیات قرار دارند.

۲. الإمام الصادق علیه السلام حین قیل له: لم صاز السَّعیرُ وَالْحَطْبُ یُملأ ما اعید منها، وَالْقُرْآنُ لَا یُملأ؟ قال: لِأَنَّ الْقُرْآنَ حُجَّةٌ عَلَی أَهْلِ الدَّهْرِ الثَّانِیِ کَمَا هُوَ حُجَّةٌ عَلَی أَهْلِ الدَّهْرِ الْأَوَّلِ، فَکُلُّ طَائِفَةٍ تَتَلَفَّاهُ غَضًّا جَدِیداً، وَلِأَنَّ کُلَّ امْرِئٍ فِی نَفْسِهِ مَتَى أَعَادَهُ وَفَکَّرَ فِیهِ مِنْهُ فِی کُلِّ مَدَّةٍ عَلُوماً غَضَّةً، وَلَیْسَ هَذَا کُلَّهُ فِی السَّعِیرِ وَالْحَطْبِ». (شوشتری، ۱۴۰۹: ۲۷۵/۱۲)



برای هر قلبی، نمودی جدید و متناسب آن دارد. بنابراین با توجه به علم جوشان و جاری قرآن در همه زمان‌ها و در ارتباط با نفوس مختلف و پویایی و توانایی بروز این دانش و پاسخ‌گویی به مسائل، قرآن زنده است و حیات بخش.

نشانه‌های حیات قرآن

برای روح و حیات قرآن چند نشانه می‌توان برشمرد:

۱. قرآن، کلام خداوند

قرآن کلام خداوند است و این سازه را کسی مهندسی کرده است که به همه علوم و عوالم و همه مراتب حیات احاطه دارد؛ بلکه حیات محض است؛ خداوندی که اسم شریف «حی» از امتهات اربعه اسمای اوست.^۱ در قرآن کریم در سه موضع (بقره: ۲۵۵، آل عمران: ۲، طه: ۱۱۱)،

۱. عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «إن الله - تبارك وتعالى - خلق أسماء بالحروف غير متصوت، وباللفظ غير منطقي، وبالشخص غير مجسد، وبالتشبيه غير موصوف، وباللون غير مصبوغ، منفى عنه الأقطار، مُبَعَّدٌ عنه الحدود، مُحَجَّرٌ عنه حش كل متوهم، مُسْتَتِرٌ غير مستور. فجعله كلمة تامة على أربعة أجزاء معاً، ليس منها واحد قبل الآخر، فأظهر منها ثلاثة أسماء؛ لفاقة الخلق إليها، وحجب منها واحداً، وهو الاسم المكنون المخزون. فهذه الأسماء التي ظهرت، فالظاهر هو الله تبارك وتعالى، وسخر سبحانه لكل اسم من هذه الأسماء أربعة أركان، فذلك اثنا عشر ركناً، ثم خلق لكل ركن منها ثلاثين اسماً منسوباً إليها، فهو الرحمن، الرحيم، الملك، القدوس، الخالق، البارئ، المصور «الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ»، العليم، الخبير، الحكيم، العزيز، الجبار، المتكبر، العلي، العظيم، المقدر، القادر، السلام، المؤمن، المهيم، البارئ، المنشئ، البديع، الرافع، الجليل، الكريم، الرازق، المحيي، المميئ، الباعث، الوارث. فهذه الأسماء وما كان من الأسماء الحسنی - حتى تيم ثلاثمائة وستين اسماً - فهي نسبة لهذه الأسماء الثلاثة، وهذه الأسماء الثلاثة أركان، وحجب الاسم الواحد المكنون المخزون بهذه الأسماء الثلاثة، وذلك قوله تعالى: «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ وَأَدْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»؛ امام صادق عليه السلام فرمود: الله تبارك وتعالى اسمی آفرید که صدای حرفی ندارد؛ به لفظ ادا نشود؛ تن و کالبد ندارد؛ به تشبیه موصوف نگردد؛ آمیخته به رنگی نیست؛ ابعاد و اضلاع ندارد؛ حدود و اطراف از او دور گشته؛ حس توهم کننده به او دست نیابد؛ نهان است بی پرده. خدا آن را یک کلمه تمام قرار داد، دارای چهار جزء مقارن که هیچ یک پیش از دیگری نیست؛ سپس سه اسم آن را که خلق به آن نیاز داشتند، هویدا ساخت، و یک اسم آن را نهان داشت، و آن همان اسمی است که در گنجینه است و با آن سه اسمی که آشکار و ظاهر گشته، پوشیده شده و آن عبارت است از: الله، تبارک و تعالی. خدای سبحان برای هر اسمی از این اسما، چهار رکن، مسخر فرمود که جمعاً دوازده رکن می‌شود؛ سپس در برابر هر رکنی، سی اسم که فعل منسوب به آنها هستند آفرید و آنها عبارتند از: رحمان، رحیم، ملک، قدوس، خالق، بارئ، مصور، حی و قیوم، بی جرت و خواب، علیم، خبیر، سمیع، بصیر، حکیم، عزیز، جبار، متکبر، علی، عظیم، مقدر، قادر، سلام، مؤمن، مهیم، منشئ، بدیع، رفیع، جلیل، کریم، رازق، زنده کننده، میراننده، باعث و وارث. این اسما با اسمای نیکو تا ۳۶ اسم کامل شود، فروع این سه اسم می‌باشند. و آن سه، ارکانند، و آن یک، اسم پوشیده‌ای که در گنجینه است، به سبب این اسمای سه‌گانه، پنهان شده است، و این است معنای کلام خداوند





صفت «حَى» همراه با صفت «قیوم» آمده و به خداوند عزوجل نسبت داده شده است و نه بار (بقره: ۲۵۸، آل عمران: ۱۵۶، اعراف: ۱۵۸؛ توبه: ۱۱۶؛ یونس: ۵۶؛ مؤمنون: ۸۰؛ غافر: ۶۸؛ دخان: ۸؛ حدید: ۲) تعبیر «يُحْيِي وَيُمِيتُ»، و دو بار (حجر: ۲۳، ق: ۴۳) تعبیر «يُحْيِي وَنُومِيتُ» تکرار شده است. همچنین زنده کردن مردگان، هفت بار (بقره: ۷۳ و ۲۶۰؛ حج: ۶؛ یس: ۱۲؛ شوری: ۹؛ احقاف: ۳۳؛ قیامة: ۴۰) به خداوند نسبت داده شده و «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ وَيُخْرِجُ الْمَمِيتَ مِنَ الْحَيِّ» در چهار آیه (آل عمران: ۲۷، انعام: ۹۵، یونس: ۳۱، روم: ۱۹) و «وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»، نه بار (بقره: ۱۶۴، نحل: ۶۵، عنکبوت: ۶۳، روم: ۹۱ و ۲۴ و ۵۰، فاطر: ۹، جاثیه: ۵، حدید: ۱۷) و اِماتهِ و اِحیای مردم، پنج بار (بقره: ۲۸، حج: ۶۶، روم: ۴۰، جاثیه: ۲۶، شعراء: ۸۱) در قرآن کریم به کار رفته است. پس خداوند، «حَى» است و «مُحِی» و هرچه از او صادر و متجلی شود، زنده است؛ بنابراین کتاب آسمانی قرآن که کلام خداوند است نیز قطعاً دارای حیات و روح ملکوتی است؛ اما با توجه به مشکک بودن معنای حیات، رتبه‌ای بالاتر و برتر از حیات را داراست.

روایاتی مانند روایت امام صادق علیه السلام که علاوه بر تصریح بر حیات، به جریان حیات قرآن، در مقابل زوال حیات بسیاری از مخلوقات می‌پردازد، به انضمام روایاتی که به عظمت جایگاه قرآن اشاره دارد، نشان از حیات برتر قرآن دارد. امام صادق علیه السلام فرموده است: «إِنَّ الْقُرْآنَ حَيٌّ لَمْ يُمْتْ، وَإِنَّهُ يَجْرِي كَمَا يَجْرِي اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ، وَ كَمَا تَجْرِي الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ، وَ يَجْرِي عَلَى آخِرِنَا كَمَا يَجْرِي عَلَى أَوَّلِنَا؛ قرآن، زنده است و نمی‌میرد و همواره در همه زمان‌ها جاری است؛ چنان‌که شب، روز، خورشید و ماه، در جریانند، و همچنان‌که بر اولین ما اهل بیت علیهم السلام جاری بوده، بر آخرین ما نیز جاری است». (عیاشی، ۱۳۸۰، ق: ۲/۲۰۳)

۲. ارتباط قرآن و شب قدر و امام علیه السلام

ارتباط قرآن و شب قدر را در مثلثی می‌توان تصور کرد که یک ضلع آن، قرآن و نزول آن است و در ضلع دیگر، ملائکه و فوق ملائکه (حضرت روح) و در ضلعی دیگر، وجود مبارک امام علیه السلام است. ارتباط پیوسته و تازه به تازه قرآن با دو ضلع دیگر، نشانه حیات قرآن است؛ به این معنا که نزول حقایق قرآن، هر سال در شب قدر تجدید می‌شود. مقدرات از یک طرف، قلب

که: «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَدْعَاؤَ الرَّحْمَنِ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» (اسراء: ۱۱۰) بگو الله را بخوانید یا رحمان را؛ هرکدام را بخوانید، بهترین نام‌ها از آن اوست». (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۱۲/۱). برخی از عارفان، چهار اسم «حَى»، «عالم»، «مرید» و «قادر» را اسمای اصلی شمرده‌اند و برخی، چهار اسم اصلی و امهات اسما را «اول»، «آخر»، «ظاهر» و «باطن» دانسته‌اند.



امام از یک طرف و قرآن از یک طرف، قدر و اندازه‌ها را مشخص می‌کنند؛ چون امام عصر علیه السلام، حامل و تجلی حقایق قرآن است و با آن وسعت وجودی که خداوند به او عطا کرده، نظم و نظام حیات عالم و تمام اندازه‌ها (مقدّرات) به دست اوست و امضای او تعیین‌کننده قدریت وجود و تثبیت‌کننده مقدرات است. در روایت آمده است که شخصی از امام صادق علیه السلام درباره شب قدر پرسید: آیا شب قدر، فقط در یک سال بوده، یا هر سال خواهد بود؟ امام صادق علیه السلام فرمودند: «لَوْ زُفِعَتْ لَيْلَةُ الْقَدْرِ لَزُفِعَ الْقُرْآنُ؛ اگر شب قدر برداشته شود، قرآن هم برداشته می‌شود». (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۵۸/۴؛ شیخ صدوق، ۱۴۱۳: ۱۵۸/۲)

هر سال در شب قدر، قرآن تجلی دوباره دارد و اگر لیلۃ القدر نباشد، قرآن، منجمد و راکد می‌شود. اگر شخصی بنا بوده بیست سال عمر کند، ولی بر اثر لغزشی که مرتکب شده، بیست سالش به کمتر از یک سال مبدل شده باشد، با فرارسیدن شب قدر، تقدیر این فرد در این شب تثبیت می‌شود. حال اگر کسی علم باطن قرآن را داشت، در نگاه سال گذشته به این فرد باید درمی‌یافت که او بیست سال عمر دارد؛ اما امسال که نگاه می‌کند، همان علم قرآن به او می‌فهماند که یک ماه و نیم از عمر این فرد بیشتر باقی نمانده است. در حقیقت سه ضلع مثلثی که بیان شد، به طور مستقل دارای حیات بوده، با یکدیگر در ارتباط و تعامل هستند؛ اما یک ضلع مهم آن، بنابر توضیح فوق، نزول و تجلی دوباره قرآن در شب قدر است که از حیات قرآن حکایت دارد و ضلع دیگر، نزول ملائک و روح، و ضلع سوم، مهم‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین ضلع، نافذ بودن حکم قرآن با امام و قدریت قدر و تجدید مقدرات همه خلقت است. پس قرآن، یک حقیقت جاری و زنده و پویاست.

۳. قابلیت استنطاق از قرآن

قابلیت استنطاق از قرآن، نشانه‌ای دیگر از حیات قرآن است. قرآن کریم «تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ»^۱ است و به توصیف خداوند، هیچ چیزی در عالم هستی نیست که در کتاب الهی نیامده و از قلم افتاده باشد.^۲ به تعبیر امام صادق علیه السلام: «خداوند تبارک و تعالی بیان هر چیزی را در قرآن

۱. منظور از «قدریت قدر» همان تعیین و تجدید مقدرات و اندازه‌ها و حدّ و حدود امور بشر از پایان زندگی‌ها و میزان روزی‌ها و دوام و نابودی است؛ چنان‌که در روایت امام رضا علیه السلام آمده است که در معنای تقدیر فرمود: «هُوَ وَضَعَ الْخُدُودَ

مِنَ الْأَجَالِ وَالْأَرْزَاقِ وَالْبَقَاءَ وَالْفَنَاءَ». (قمی، ۱۴۰۵: ۱/۲۴؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۱۷/۵)

۲. «روشنگر هر چیزی است و برای مسلمانان، رهنمود و رحمت و بشارت‌گر است». (نحل: ۸۹)

۳. «مَا قَرَأْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ»؛ ما هیچ چیزی را در کتاب فروگذار نکرده‌ایم. (انعام: ۳۸)





فروفرستاد؛ تا حدّی که به خدا سوگند، هیچ چیزی را که بندگان بدان نیاز دارند، فروگذار نکرد، مگر آن که خداوند، آن را در قرآن نازل کرده است؛ به طوری که هیچ بنده‌ای نمی‌تواند بگوید: کاش این چیز، در قرآن آمده بود، جز آن که خدا حکمی درباره آن فروفرستاده است». (کلینی، ۱۴۰۷: ۵۹/۱)

بر این اساس، قرآن اندوخته و گنجینه‌ای الهی و ابزار سنجشی است که پیوسته می‌تواند از رطب و یابس عالم گزارش دهد. یکی از مصادیق آن، گزارش دهی قرآن از جایگاه انسان است. گاهی فردی در سلوک خود به حد استقرار و ثابت رسیده است؛ این شخص جایگاهی ثابت در قرآن دارد. گاهی هم فردی در سلوک خود به حد ثابت یا به تعبیری: به حد استقرار و ثبات و تراز انسانی طبق ظرفیتش نرسیده است،^۱ و در رفت و آمد بین مراتب سلوکی است؛ چنین شخصی جایگاهی مستودع و شناور در قرآن دارد و در بطن قرآن در جایگاه‌های مختلف در حرکت است. قرآن برای چنین فردی مانند دماسنج است؛ دماسنج لحظه به لحظه از دمای هوا گزارش می‌دهد، قرآن هم دائم از تری و خشکی^۲ عالم گزارش می‌دهد. این جایگاه برای همه موجودات، اعم از انسان‌ها و غیرانسان‌هاست؛ اما دریافت این گزارش یا به تعبیری استنتاج از قرآن سخت است و بعد از رسیدن به تراز از حیات انسانی، که همان مرتبه یا مراتبی از حیات طیبه می‌باشد، امکان‌پذیر خواهد بود.

در آن هنگام (یعنی بعد از رسیدن به حیات طیبه) وقتی نگاه انسان به زاویه‌ای از قرآن می‌افتد یا سؤالی طرح می‌کند، قرآن با حیات خویش پاسخ می‌دهد و انسان بیدار و حیات یافته می‌تواند از انطباق و عدم انطباق خبر بگیرد؛ یعنی من کجا هستم و او کجاست؟^۳ این حاکی از آن است که قرآن، زنده است و انسان با حیات قرآن ارتباط برقرار کرده است. اگرچه این باب مسدود است^۴ و به همین علت، ما قرآن را کوچک می‌پنداریم، اما به تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام که

۱. منظور از «حدّ ثابت» میزان ظرفیت بالقوه انسان است که قابلیت به فعلیت رسیدن در حیات دنیا را دارد و این ظرفیت در افراد، متفاوت است.

۲. اشاره به آیه ۵۹ سوره انعام: «وَلَا تَطْبِ وَلَا يَابِسُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ».

۳. عَنْ أَبِي الْجَزَّادِ عَنِ الْأَضْبَعِ بْنِ نَبَاتَةَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام قَالَ: «وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ وَأَكْرَمَ أَهْلَ بَيْتِهِ مَا مِنْ شَيْءٍ تُظَلُّبُونَهُ مِنْ جِزْءٍ مِنْ حَرْقٍ أَوْ عَرَقٍ أَوْ سَرَقٍ أَوْ إِتْلَافٍ ذَائِعَةٍ مِنْ صَاحِبِهَا أَوْ صَالَةٍ مِنَ الْأَفْقِ إِلَّا وَهُوَ فِي كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى فَمَنْ أَرَادَ عِلْمَ ذَلِكَ فَلْيَسْأَلْنِي عَنْهُ...». (کلینی، ۱۴۰۷: ۶۲۴/۲)

۴. قَالَ عَلِيُّ علیه السلام: «ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَلَنْ يَنْطِقَ لَكُمْ، اخْبِرْكُمْ عَنْهُ: إِنَّ فِيهِ عِلْمٌ مَا مَضَى، وَعِلْمٌ مَا يَأْتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَحُكْمٌ مَا بَيْنَكُمْ، وَبَيَانٌ مَا أَصْبَحْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ، فَلَوْ سَأَلْتُمُونِي عَنْهُ لَعَلَّمْتُكُمْ»، این، قرآن است. آن را به سخن گفتن فراخوانید؛ ولی هرگز برای شما سخن نخواهد گفت. من از آن به شما خبر می‌دهم: دانش آن چه گذشته و دانش آن چه تا روز رستاخیز خواهد آمد، و حکم آن چه در بین شماست، و بیان آن چه درباره آن اختلاف

فرمود: «فَاسْتَنْطِقُوهُ»^۱ قابلیت این استنطاق وجود دارد و از طریق حضرات محمد و آل محمد علیهم السلام می‌توان به آن رسید.

۴. پویایی و ارائه راهکار در قصص قرآن

قرآن، منجمد نیست؛ بلکه یک حقیقت سیال و پویاست. سری در قرآن منظوری است و آن سرّ، نوع چینش مطالبی است که حیات دارد و حیات می‌دهد؛ یعنی مثلاً آن چه در قرآن به صورت یک داستان آمده، افسانه نیست؛ بلکه هرکدام چرخه و مداری از سلوک، از نقطه آغاز تا پایان است که زنجیره‌وار با قسمت‌های دیگر آن متصل است. بیان زندگی انبیا علیهم السلام، سرگذشت‌ها، سرنوشت‌ها، مقام‌ها و حدّ و حدودشان،^۲ حتی اطرافیان انبیا علیهم السلام و مسائلی که پیرامون آنها رخ می‌دهد، هرکدام یک زاویه هستند و از یک سیلان ارتباطی یا بارشی بی‌وقفه از پیونددهی با روح قرآن و حل مسائل برخوردارند که برای اصلاح ساختار ما، جنبه دارویی دارد و قابل تطبیق با جریان زندگی روزمره ماست؛^۳ به گونه‌ای که چیزی فروگذار نشده است.

قرآن، شرح حال انبیا را با معرفی آنها به عنوان بهترین و بالاترین اسطوره‌های حرکت توحیدی بیان می‌فرماید که هرکدام از آنها یک زاویه از این سلوک توحیدی هستند؛ چون طریق رشد، بی‌پایان و بی‌نهایت و بزرگ است؛ اما افسانه نیست و دقایق و لطایف بسیاری را به انسان طالب حرکت معنوی، برای اصلاح ساختار خویش القا می‌کند. این طریق رشد، در قصص انبیا علیهم السلام در یک یا چند زاویه از آغاز تا پایان طرح شده است؛ سفری که از نقطه آغاز تا زمانی که به پایان نرسیده، رها نشده و اگر ده‌ها واقعه از یک نبی مثل حضرت موسی علیه السلام در قرآن بیان شده است، هر کدام به سامان می‌رسد و چرخه هر یک از آنها در جای خود تمام است. به تعبیر دیگر: یک دوره سیر حرکت انسان و مواجهه وی با مشکلات و فراز و نشیب زندگی فردی و اجتماعی است و هیچ نقطه‌ای از زندگی و مشکلات و نیازهای مادی و معنوی، برای تمام افراد در همه اعصار نیست که اصل آن یا روش حلّ و رفعش در قرآن بیان نشده باشد

می‌کنید، در آن هست. اگر آن را از من بپرسید، به شما می‌آموزم. (کلینی، ۱۴۰۷ق: ۶۱/۱؛ قمی، ۱۴۰۵ق: ۳/۱)

۱. «استنطاق» از قرآن نیز به حسب بطون قرآن مراتبی دارد. مراتب نازله و نخستین آن در عالم ظاهر و الفاظ است که فقها از مجموع بیان، حکمی را استخراج می‌کنند و مراتب عالی آن، در عوالم باطنی و شهودات قلبی است که اهل بصیرت از عمق معانی قرآن، به اسرار و حقایق آگاه می‌شوند و میزان آن، مطابقت با معارف قرآن و اهل بیت علیهم السلام است.

۲. جایگاه‌ها، رتبه‌ها و برتری و فضیلت هرکدام بر یکدیگر.

۳. توضیح و تبیین بیشتر این فراز از دلایل حیات قرآن، در بخش «حیات قصص قرآن» خواهد آمد.





(کلینی، ۱۴۰۷ق: ۵۹/۱)؛ البته مشروط به این‌که انسان مُرده متحرک نباشد. زنده باشد و دلش هم زنده باشد؛ وگرنه آیات قرآن زنده‌اند و روح دارند و بر انسان، تجلی خواهند کرد.

مثلاً در داستان بقره بنی اسرائیل که بقره‌ای با آن شرایط به حضرت موسی علیه السلام القا شد که در نوع خودش، هر مرده‌ای را زنده می‌کند (بقره: ۶۷-۷۳) یک قاعده و یک سنت است و صرف بیان یک داستان نیست. گاهی نگاه‌ها آن قدر تنزل و جمود می‌یابد که چیزی جز بقره و دُم بقره نمی‌بیند؛ درحالی‌که این داستان، نظام‌مندی عالم را می‌فهماند و این حیات در تمام ابعاد خلقت با تنوع و اسباب مختلف آن، ساری و جاری است؛ یعنی اگر بنا شود که روحی به مرده‌ای دمیده شود، بخش لفظ، معنا و حرکاتش هرکدام جدای از دیگری است و هرکدام سیر خود را دارد و مستقلاً می‌تواند برای جریان دادن روح حیات در دنیا علت تامه باشد.

ناگفته نماند که این نمونه فقط مربوط به بخش حیوانی و انتقال حیات با ابزار حیوانی است و بخش جمادی، نباتی و انسانی نیز قواعد خود را دارد. به عبارت دیگر: در این داستان، زاویه‌ای از حیات با ابزار مادی یعنی بخشی از بدن حیوان در متن طبیعت ارائه می‌شود و در جای دیگر بر اساس آیه *﴿وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا﴾* (انبیاء: ۳۰) زاویه‌ای دیگر از حیات ارائه می‌گردد؛ مثل جناب خضر علیه السلام که با نوشیدن آب حیات، به یک بقای روحی، حقیقی و ملکوتی رسید؛ به انسانی که جوای حیات است و می‌خواهد از مردگی رهایی یابد، می‌گوید: تو حیات را جست‌وجو کن، بقیه امور در دست خداست. ممکن است حیات در آب باشد، ممکن است در دُم گوساله باشد، و ممکن است در این باشد که انسان، بر روی فرعونیت خود پا بگذارد و ماجرای فرعون را فقط یک داستان تلقی نکند؛ چون این منیت و فرعونیت، در همه کس هست.

در داستان‌های قرآنی، با یک جریان زنده مواجه می‌شویم؛ نه فقط یک داستان و افسانه که خیالات را تحریک کند و نهایتاً احساسات و عواطف را برانگیزاند. جریان زنده یعنی هر کس در هر زمانی اگر زمینه‌های حیات در او فراهم شود، می‌تواند از آب حیات بهره‌مند گردد و به سطحی از حیات برسد که در اطراف خویش نیز تأثیرگذار باشد و راهی که حضرت خضر علیه السلام رفته را طی کند، یا از ابعاد حیوانی، بتواند بابتی از حیات مادی و معنوی را به روی خود بگشاید. لذا گفته می‌شود داستان، گویای نظام‌مندی عالم، و سرّ و علم نهفته در جای جای عالم است که اگر انسان به آن دست یابد، بر حلّ مسائل و برطرف کردن موانع مسیر رشد خود احاطه می‌یابد. همه این علوم در قرآن هست. پس نوع چینش مطالب و داستان‌ها



در تطبیق با مسائل و حل مشکلات و ارتباط منظم و تأثیر و تأثر مطالب با یکدیگر، نشان دیگری از حیات قرآن است.

شایان ذکر است که این پویایی و عدم انجماد، در سوره قرآن هم وجود دارد. سوره‌های قرآن ۱۱۴ موضوع جامد بی روح و بی جان نیستند؛ بلکه ۱۱۴ روح هستند که در هنگام نزول برخی از آنها، درحالی که هزاران ملک آنها را مشایعت می‌کردند، آیه شریف به درگاه الهی آویخته و عرضه می‌دارد: «خدایا، ما را از محضر قدس و جلالت، به کجا می‌فرستی؟ به سوی اهل معصیت و تاریکی؟!». (کلینی، ۱۴۰۷ق: ۶۲۰/۲)

این ۱۱۴ سوره، مانند ۱۱۴ چشمه آب گوارا با طعم، بو و رنگ مختلف هستند؛ ۱۱۴ جریان سیال، تا حدی که در یک نگاه، کل قرآن یک سوره است، و از نگاهی دیگر، هر سوره، بخشی از قرآن است. هر آیه با آیه‌ای دیگر یک نوع ارتباط دارند و کلمات و حروف نیز هر کدام با بقیه، یک نوع ارتباط دارند؛ یعنی آیه با داستان، و آیه با سوره ارتباط دارد؛ همان‌گونه که عالم هستی، نظمی دارد و بر مداری خاص می‌گردد و در حال حرکت و حیات و تأثیر و تأثر است، قرآن نیز در همین مدار است. پس اگر تلاوت قرآن، نتیجه نمی‌دهد و پیوند با قرآن برقرار نمی‌شود، به این دلیل است که خارج از آن مدار است؛ یعنی قرآن خواندن از جهت باطنی هم شرایط خاصی دارد تا مطابق با این مدار منظم و حیات بخش قرآن و عالم هستی حرکت کند و در آن مدار واقع شود.

در نهایت وقتی انسان با سوره‌های قرآن ارتباط پیدا کرد، این ۱۱۴ روح در جای جای زندگی روزمره به کمک او خواهند آمد و با چینی حساب شده، روح حیات و انتقال حیات را برای یک نفر یا جمع کثیری، از طریق ابزار مادی یا ترکیبی از ابزار و افراد تبیین می‌کنند و وسعت این موضوع را نشان می‌دهند.

۵. تازگی و طراوت همیشگی

پیامبر خدا ﷺ فرمود: «كَلَامُ اللَّهِ جَدِيدٌ عَضُّ ظَرِيٍّ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ۴۷۷/۲۲)؛ کلام خدا، همواره

۱. مثل حضرت موسی ﷺ که از دم گاو به عنوان ابزار مادی برای حیات بهره جست، یا در واقعه دیگر مثل مواجهه حضرت موسی ﷺ با فرعون و ساحران، ترکیبی از افراد و ابزار محقق شده است؛ یعنی حضرت موسی ﷺ به عنوان یک فرد که دارای مقام نبوت است و عصا به عنوان ابزار مادی در دست وی و با پشتوانه او عمل کرده است: «وَأَلْقَى مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفَ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سَاجِرٌ وَلَا يُفْلِحُ السَّاجِرُ حَيْثُ أَتَى» (طه: ۶۹)؛ و در احیای اموات، حضرت عیسیٰ ﷺ مستقیم و بدون ابزار و به اذن الهی، مردگان را زنده می‌کرد: «وَأُحْيَى الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ». (آل عمران: ۴۹)





نو، تازه و باطراوت است. کهنه نشدن و بکر بودن قرآن در روز قیامت از نشانه‌های حیات و زنده بودن همیشگی آن است؛ یعنی با وجود این همه تحقیق و پژوهش در طول اعصار و ادوار، کسی به تمام اسرار آن دست نیافته؛ هم چنان که نکات، مطالب و حقایق ناگفته بسیار دارد. فارغ از استخراج مطالب و حقایق جدید، اگر انسان به هر باب و هر یک از موضوعات قرآن وارد شود، خواهد دید که نو و تازه است و گویی اکنون از آسمان نازل شده است؛ به گونه‌ای که به گوش کسی نخورده و چشمی آن را ندیده است. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «لَا تُخْلِفُهُ كَثْرَةُ الرَّدِّ، وَوُلُوجُ السَّمْعِ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ق: ۲۳/۹۲)؛ قرآن هر اندازه هم تکرار شود و شنیده شود، باز کهنه نمی‌شود.

در روایتی دیگر امام کاظم علیه السلام فرموده است: «مردی از پدرم امام صادق علیه السلام پرسید: چرا قرآن هرچه بیشتر منتشر و مطالعه می‌شود، بر تازگی و طراوت آن افزوده می‌گردد؟ فرمود: چون خداوند، آن را برای زمانی خاص و مردمی خاص فرو نفرستاد. بنابراین، قرآن در هر زمانی، نو، و تا روز قیامت برای هر مردمی تازه است»^۱.

بکر بودن و تازه بودن، با توجه به تحقیقات و استفاده محققان در ابعاد مختلف قرآن، نشانه‌ای روشن بر زنده بودن و روح داشتن قرآن است.

تجلیات قرآن

یکی از نشانه‌های دیگر حیات قرآن این است که امکان دارد در هر لحظه، آیاتی از قرآن بر ما تجلی کرده، نازل شود. البته تعبیر تجلی و نزول قرآن به معنای اتم خود، فقط برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اوصیایش علیهم السلام بوده است؛ اما درجه ضعیف و تنزلی از آن معنا برای غیرمعصوم نیز جاری و ساری است. به بیان دیگر: آیات قرآن، عمق و بطن و معنایی فراگیر، تام و تمام دارد و انسانی که در مسئله و موقعیتی در زندگی واقع می‌شود که بخواهد آیه‌ای یا بخشی از قرآن را به زندگی شخصی خود بکشاند و تطبیق دهد، تنزل آیه یا تجلی آن است. البته ممکن است کسی واژه دیگری غیر از تجلی و نزول برای این معنا برگزیند؛ اما مهم این است که وقتی دل انسان زنده شد، هنگام نیاز و توسل به قرآن، دقیقاً متوجه می‌شود که مشکل چیست و روش حل آن کدام است. گاهی با تجلی یک آیه، تمام آن مشکل یا مشکلات متعدد حل می‌شود.

۱. «إِنَّ رَجُلًا سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: مَا بَأْسَ الْقُرْآنِ لَا يَزِدَادُ عِنْدَ النَّشْرِ وَالِدِّرَاسَةِ إِلَّا عُضَاصَةً؟ فَقَالَ: «لَأَنَّ اللَّهَ لَمْ يُزِلْهُ لِمَآنٍ دُونَ زَمَانٍ، وَلَا لِنَاسٍ دُونَ نَاسٍ، فَهَوَّ فِي كُلِّ زَمَانٍ جَدِيدًا، وَعِنْدَ كُلِّ قَوْمٍ غَضٌّ، إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (شيخ صدوق، ۱۳۷۸: ق: ۸۷/۲)



البته باید توجه داشت که نزول قرآن بر انسان و دریافت حقایق امور نباید از مصادیق تفسیر به رأی باشد؛ لذا انسان، مجاز نیست به هر مطلبی که از آیات به ذهن یا دلش رسید، عمل کند؛ بلکه این مسئله باید در دایره آیات قرآن و مستند به روایات مأثوره و قواعد باشد. از سوی دیگر، بهره‌مندی از قواعد قرآنی و روایی نیز باید با نوری از عمق قرآن همراه باشد تا کلیدی نصیب انسان شود که آن هم با روح تهذیب، تقوا، معارف و ایمان به دست می‌آید. این روح، هوشمند است؛ یعنی مرکبی است که به هر کسی سواری نخواهد داد. بنابراین اگر آدمی بتواند از دل‌مردگی‌های یابد، به حیات برسد و از قرآن درس بگیرد، هرکدام از داستان‌ها و الگوهای قرآن، با ابعاد و زوایای مسائل و مشکلات انسان هم‌خوانی و قابلیت تجلی و نزول دارد.

نتیجه‌گیری

با توجه به معنای لغوی واژه «حی» (در مقابل «میت») و معنای اصطلاحی آن یعنی دانایی و توانایی، قرآن زنده است و دارای پشتوانه‌ای از حقایق و روح ملکوتی است؛ چراکه از نشانه‌های حیات برخوردار است. این نشانه‌ها عبارتند از:

۱. حی بودن خالق قرآن که در اثر آن، آثار او هم زنده‌اند. از جمله این آثار، کلام و کتاب آسمانی او یعنی قرآن کریم است که آن هم زنده و پویاست؛ اما با توجه به مشکک بودن معنای حیات، قرآن نسبت به مخلوقات دیگر رتبه‌ای بالاتر و برتر از حیات را داراست.
۲. تصریح روایت مأثور به حیات قرآن و نزول هر ساله قرآن در لیلۃ‌القدر، یا ظرف وجودی امام معصوم علیه‌السلام که بستر تجلی حقایق قرآن است و مقدر شدن تقدیرهای انسان‌ها در این ظرف.
۳. استنطاق قرآن از سیرانسان و راهکار حل مشکلات به وی و بکر و تازه بودن قرآن در تکرار بی‌شمار ارائه حقایق به انسان.
۴. چینش خاص مطالب (مفاد آیات و سوره) و پویایی داستان‌های قرآنی؛ به گونه‌ای که در هر زمان و برای هر شخص، متناسب با مسئله وی قابل تطبیق است.
۵. نو، بکر و تازه بودن قرآن، با وجود استفاده و غور بسیار محققان؛ به طوری که گویی اکنون از آسمان نازل شده و مطالبش را هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی شنیده است.
۶. امکان تجلی و نزول قرآن بر انسان در هر لحظه.





منابع

* قرآن کریم.

۱. شریف رضی، محمد بن حسین (۱۴۰۶ق)، نهج البلاغه، دارالاضواء، بیروت.
۲. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۷۸ق)، عیون أخبار الرضا علیه السلام، تحقیق: مهدی لاجوردی، نشر جهان، تهران.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۴۱۳ق)، من لایحضره الفقیه، تحقیق: علی اکبر غفاری، دفتر انتشارات جامعه مدرسین، قم.
۴. ابن فارس، احمد بن فارس (۱۴۰۴ق)، معجم مقاییس اللغة، تحقیق: عبدالسلام هارون، مکتب الأعلام الإسلامی، قم.
۵. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر (۱۴۰۷ق)، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، مؤسسة النشر الاسلامی، بیروت.
۶. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر (۱۳۸۲ش)، تجرید الکلام فی تحریر العقاید الاسلام، تحقیق: جعفر سبحانی، مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم.
۷. شوشتری، قاضی نورالله (۱۴۰۹ق)، احقاق الحق وازهاق الباطل، مکتبه آیت الله مرعشی، قم.
۸. طوسی، نصیرالدین محمد (۱۴۰۵ق)، تلخیص المحصل، دارالاضواء، بیروت.
۹. عیاشی، محمد بن مسعود (۱۳۸۰ق)، تفسیر العیاشی، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، المطبعة العلمیه، تهران.
۱۰. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، (۱۴۱۸ق)، علم الیقین، نشر بیدار، قم.
۱۱. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق) الکافی، تحقیق: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، دارالکتب الاسلامیه، تهران.
۱۲. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق)، بحار الأنوار، دار إحياء التراث العربی، بیروت.
۱۳. نوری، حسین بن محمدتقی (۱۴۰۸ق)، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، مؤسسة آل البيت علیهم السلام، قم.